

گفتار دوم _ بهانه هاییکه مسلمانان می آورند

این زیانها که شمرده می شود مسلمانان در برابر آنها بهانه هایی می دارند که پی هم می آورند . باین معنی یک بهانه ای را می آورند ، و چون شما بآنان پاسخ دادید بهانه دیگر را پیش میکشند ، و همچنان تا یکایک بهانه ها را بمیان آورند . ما در این چند سال این بهانه ها را نیک آزموده ایم و اینست که آنها را یکایک یاد کرده پاسخ هر کدام را می نویسیم :

۱- اگر مردم بدند گناه دین چیست ؟

بارها دیده ایم که ما چون از درماندگی مسلمانان و از پراکندگی و گمراهی آنان سخن میرانیم پاسخ برخاسته چنین می گویند : « اگر مردم بدند گناه دین چیست ؟ . » این نخست بهانه ایشانست .

می گوئیم : مردم همیشه بدند و دین بهر همین است که مردم بد را نیک گرداند . اینکه یک دینی پیروان خود را بنیکی و بهمدستی نمی تواند آورد همین نشان بهم خوردن آن می باشد . دین اسلام هنگامی که پیدا شد مردم عرب بی دین و بت پرست می بودند و بدیهای بسیار می داشتند . اسلام آنان را بخداشناسی آورده از بدی ها دور گردانید . یک دینی چنین باید بود . نه آنکه نامش دین باشد و پیروانش در توی گمراهی ها و نادانیها و بدیها دست و پا زنند .

آنگاه زیانهایی که در این کتاب شمردیم بسیاری از خود دینست . از خود دینست که کیشهای گوناگون پیدا کرده و پراکندگی بمیان پیروان خود انداخته . از خود دینست که پر از گمراهیها و نادانیها گردیده و مغزهای پیروان خود را با باورهای پست و بیپا پر می گرداند . از خود دینست که زمانش گذشته است و با زندگی امروزی نمی سازد . و اینست پیروانش ناچارند که یا آن را نگه داشته از آزادی و گردن فرازی چشم پوشند و یا آن را رها کرده در بند آزادی و سرافرازی باشند . از خود دینست که چه درباره خدا و جهان آینده و چه در زمینه زندگی و بهرمندی از خرسندی و آسایش آموزاکهای پوچ و بی ارجی را در بر می دارد . پس از همه : از خود دینست که پیروان را وا میدارد در برابر هر نیکی و رستگاری بایستند و با هر کوششی و جنبشی که بنام دین آنان نیست دشمنی کنند .

شما چنین انگارید که امروز مسلمانان بتکان آمده اند و می خواهند نیک باشند و از بدیهایی که یکایک شمردیم دوری گزینند . چکار توانند کرد؟! . آیا جز اینست که باید از این کیشهایی که می دارند و اسلام نامیده می شود چشم پوشند؟! . آیا جز این راه دیگری پیش توانند گرفت؟! .

در این زمینه راستی آنست که مسلمانان از گیج سری آلودگیهای دین خود را نمی دانند و از اینکه آن دین گوهر خود را از دست داده و آنگاه زمانش گذشته ناآگاهند . هر گروهی از آنان در حال آنکه با یک کیش پر از گمراهی و نادانی بسر می برند و در برابر پیشرفت زمان در مانده و پس افتاده می باشند ، همیشه اسلام پاک و زمان آن را بدیده می گیرند و ناآگاهانه خود را از پیروان آن اسلام و در زمان او می پندارند .

آن گاه چون معنی دین را نمی دانند چنین می پندارند که دین چون در نخست پاک می بوده و بنیاد استوار میداشته سپس بهر حالی افتاد افتاده و هر گونه آلودگی یافت یافته . اینها زیانی نخواهد داشت .

راستی هم دین که برای نشان دادن شکوه و بزرگی چند کسبیت و نتیجه دیگری از آن بیوسیده نمی شود بهر حالی که افتد زبانی نخواهد بود. آن کسان کارهای خود را کرده اند و جایگاه خود را می دارند. از آلودگی که دین پیدا کرده بانان برخوردار نخواهد بود.

برای آن که این سخنان نیک روشن گردد باید مثلثی یاد کنیم: صوفیگری یکی از گمراهیهای ریشه دار و بزرگیت که اسلام با آن دچار گردیده. بارها دیده شده که ما چون یاد آن کرده و ایراد گرفته ایم، کسانی با تندی بیاسخ برخاسته گفته اند: «از صوفیگری باسلام چه؟! صوفیگری از روم آمده و خود با اسلام مخالف بوده».

ما می پرسیم: شما کدام اسلام را می گوئید؟! این که می گوئید: «از صوفیگری باسلام چه؟!» کدام اسلام را می خواهید؟! اگر آن اسلام نخست را، که ما سخن از آن نمی رانیم، شما نیز از آن بیگانه و دور میباشید. اگر اسلام امروزی را می خواهید، این اسلام با صوفیگری بهمبستگی نزدیک می دارد. صوفیگری اگر هم تخمش از روم آمده در جهان اسلام رویش پیدا کرده و ریشه دوانیده و شاخه ها و برگها یافته. رویشگاه او جز جهان اسلام نبوده و همیشه هزاران و صد هزاران کسان از مسلمانان صوفی بوده اند و هستند. سران صوفی همیشه سخن از قرآن رانده و دلیل بگفته های خود از آن آورده اند، بدآموزیهای صوفیان در میان مسلمانان چندان پراکنده شده که کمتر کسی یک رشته از آن بدآموزیها را در مغز نداشته است. همینست حال خراباتیگری: این گمراهی که بنیادگزارش خیام و حافظ بوده اند یکسره از اسلام جدا بلکه باخشیج آن می باشد و با این حال با اسلام امروزی در هم آمیخته است و بدآموزیهای آن جا در دلها برای خود باز کرده. ببینید ناتوانی یک دین تا بکجاست که با چیزهایی که جز بی دینی نمی باشد سازش می کند و آمیخته میگردد.

ما دیدیم از پنجاه سال باز که شرق شناسان هاپهوی درباره خیام راه انداختند انبوه مسلمانان رو بشعرهای سراپا بدآموزی او آوردند و رباعیهای او بزبانهای ترکی و عربی نیز ترجمه گردید و در میان همه مسلمانان پراکنده شده رواج یافت.

اینها نمونه هایی از آلودگیهای باورهای مسلمانان است. با این حال آیا جای آنست که کسانی بگویند: «اگر مردم بدند گناه دین چیست؟!» دینی که بدینسان آلوده و آمیخته با گمراهیها و نادانیها می باشد؟! همه چیز بماند: ما امروز در ایران از پیروان اسلام یک نادانی می بینیم که اگر از وحشیان آفریکا شنیده بودیمی باسانی باور نکردیمی. در نزد گروه شیعه حکومت «یا سر رشته داری کارهای توده» از آن امام ناپیداست، و در نبودن او مجتهدان «بویژه مجتهدان نجف» جانشین میباشند. اینست هر شیعی باید بیک مجتهدی سرسپارد و جز بگفته های او گردن نگذارد. زکات و مال امام «که مالیات اسلامی بوده» باو پردازد. از این رو پادشاه و یا حکومتی را که در کشور است «جائر» شناسد و مالیات پرداختن و بسربازی رفتن و هرگونه یآوری را بان حکومت گناه داند و تا تواند از دشمنی باز نایستد. در حالی که آن علمای نجف در بیرون از کشور می زیند و کمترین دستی در کارهای حکومتی نمی دارند، و هیچ گونه پاسخدهی برای خود نمی شناسند و اگر مردم گرد آیند و آنان را بحکومت خوانند بی گمان نخواهند پذیرفت. خود همان مجتهدان پاسخده کارهای کشور دولت را می شناسند، و همان پیروانشان چاره هر پیش آمدی را از دولت چشم می دارند. اگر دزدی شبانه بخانه یکی از ایشان بیاید و اندک کاجالی ببرد بامدادان بکلانتری شتافته بداد و فریاد پردازد.

شما نیک اندیشید که اینان تا چه اندازه نادان و پستند و آن باورهاشان تا چه اندازه زورگویی و بیشرمیست. آن هم پیشوایانشان که خود را بگوشه‌دوری در بیرون کشور کشیده می‌گویند: بآن حکومتی که اداره‌ها بر پا میکند و سپاه و پاسبان و ژاندارم گرفته کشور را راه می‌برد مالیات نپردازید، و بما که هیچ کاری نمی‌کنیم و نخواهیم کرد و پاسخده هیچی نیستیم بپردازید.

نیک اندیشید که در این زمان که توده‌ها با یکدیگر سخت‌ترین نبرد را می‌کنند و هر توده‌ای جان و داراک خود را در اختیار دولت می‌گذارند، یک توده‌ای با چنین اندیشه‌ای حالش چه تواند بود؟! آیا جز از زبونی و بدبختی سرنوشت دیگری تواند داشت؟! .

پس از همه: نیک اندیشید که این نادانی و گمراهی رسوا بنیاد کیش شیعی می‌باشد، نه آن که مردم بسر خود گرفته باشند.

کسانی که می‌گویند: «اگر مردم بدند گناه دین چیست؟!» باید این و مانند این را بآنان یادآوری کرد. باید یادآوری کرد که اسلام امروزی اینهاست.

۲ - مردم دین را بکار نمی‌بندند

یک بهانه دیگر همینست. پس از آنکه از پاسخ شما در ماندند، تو گویی آن گفته‌ها را نشنیده‌اند، بیکبار چنین گویند: «مردم بدین عمل نمی‌کنند، اگر عمل کنند همه کارها درست میشود».

می‌گوییم: این سخن راست نیست. مسلمانان بهر چه باور می‌دارند «و می‌توانند بکار بست» بکار می‌بندند: نماز می‌گزارند، روزه می‌گیرند، قرآن می‌خوانند، مسجد می‌سازند، در هر شهری گنبدهایی برپاست و زیارت می‌کنند، خمس و زکات می‌پردازند، بمکه می‌روند. همه چیز را فراموش کرده، از همه سرفرازیها چشم پوشیده اینها را بکار می‌بندند.

در این سالهای جنگ و گرفتاری ما دیدیم مسلمانان از رفتن بمکه چشم‌نپوشیدند و بهر دشواری می‌بود خود را بآنجا رسانیدند.

پارسال دولت ایران آگاهی داده بود که ایرانیان بمکه نروند و ما دیدیم که گوش ندادند و چنانکه سپس دانسته شد شش هزار تن قاچاق و پنهان رفته، و با دشواریهای بسیاری خود را بمکه رسانیده بودند.

در ایران شیعیان از روی باورهای خود روزه می‌خوانند، سر می‌شکنند، سینه می‌زنند، زنجیر می‌زنند، مرده‌های خود را از گور بیرون آورده برای قم و عراق بار می‌کنند. خود را در دیده بیگانگان رسوا گردانیده، دست از این کارها بر نمی‌دارند. حاجیها و مشهدها چون از روی کیش خود دولت را «غاصب» دانسته‌اند با صد نیازی که بدولت می‌دارند با آن دشمنی می‌نمایند، که تا می‌توانند از دادن مالیات و از فرستادن فرزندان خود بسربازی باز می‌ایستند، بقانون ارج نگزارده شکستن آن را مایه سرفرازی می‌دانند.

همه این کارها را از روی دستور دین میکنند، پس شما چگونه می‌گویید: «مردم عمل نمیکنند»؟! آری از زمانی که دانش‌های اروپایی رواج پیدا کرده در هر کجا دسته‌هایی از مسلمانان از دین رو گردانیده‌اند و بدستورهای آن کار نمی‌بندند، و همین نشان ناتوانی دین و دلیل راست بودن گفته‌های ماست. همین می‌رساند که دین نیروی خود را از دست داده، در برابر گمراهیها پایداری نمی‌تواند. بهر حال

بکار نبستن دستوره‌های دینی عنوانی در دست شما نباید بود. زیرا دیگران که آنرا بکار می‌بندند بدتر و آلوده‌تر از اینانند، و زیانهایی که ما یکایک شمردیم خود نتیجه پابستگی بدین و بکار بستن دستوره‌های آن می‌باشد. این خود داستان شگفتی است که ما بایشان از نادانیها و گمراهیهایی که در خود کیشها جا گرفته، و از بدیهایی که مسلمانان گرفتار شده‌اند سخن می‌رانیم، آنان خود را بنافهمیدن زده می‌گویند: «مردم عمل نمیکنند. اگر عمل کنند همه کارها درست می‌شود». این را می‌گویند و هیچ نمی‌فهمند که پاسخ ایرادهای ما نیست. نمی‌فهمند که چون نادانیها و گمراهیها از خود کیشها و در خود آنهاست، مردم هر چه بیشتر بکار بندند بدتر خواهد بود و زیانها فزونتر خواهد گردید.

می‌دانم کسانی خواهند گفت: خواست ما آن دستورهاییست که دین درباره راستگویی و درستکاری و نیکو کرداری داده. آن دستورهاست که آرزومندیم مردم بکار بندند و از آنهاست که نتیجه می‌طلبیم. می‌گویم: مگر دین تنها این دستورهاست؟! کیشهای گوناگونی که شما می‌دارید و اسلام می‌نامید بنیاد آنها چیزهای دیگر است. چنانکه باز نمودیم چند رشته نادانی‌های بزرگی در بنیاد اسلام کنونی خوابیده، گذشته از نادانی‌های دیگری که هر کیشی جداگانه می‌دارد. شما که میخواهید مردم دین را بکار بندند پیداست که پیش از همه این نادانیها را بکار خواهند بست «و اکنون می‌بندند».

آنگاه مگر زندگانی تنها با راستگویی و درستکاری و نیکوکرداری راه افتد؟! مگر بدستورها یا داناکهای دیگری نیاز نمی‌باشد؟! مردمی که مردگان را دست دارنده در کارهای جهان میشناسند، و خدا را همچون پادشاه خودکامه زود رنجی در بالای آسمان می‌پندارند، و آیین خدا را نشناخته گذشته جهان را بهتر از آینده اش میشمارند، برای نیکی جهان چشم براه فرود آمدن عیسی یا پیدا شدن مهدی می‌دوزند، مردمی که آلوده چنین نادانیهای پست می‌باشند از راستگویی و درستکاری و نیکوکرداری بچه نتیجه ای توانند رسید؟! مسلمانان اگر هم راستگویی و درستکاری نمایند داستانشان داستان آن بردگان زبردست و زبون خواهد بود که در میان خود راستگو و نیکوکار باشند و بیش از این نتیجه در دستشان نخواهد بود.

پس از همه اینها، من می‌پرسم: چرا مسلمانان راستگویی و درستکاری و نیکوکرداری را بکار نمی‌بندند؟! چرا پابستگی باینها نمی‌نمایند؟! اگر شما راز این را نمی‌دانید، ما می‌دانیم. در این دستگاه اسلام نام بر راستگویی و درستکاری و مانند آنها ارج گزارده نشده و نمی‌شود، و امروز در میان مسلمانان سخن بسیار کم از آنها بمیان می‌آید. بلکه در این اسلام، در هر کیشی از آن، چیزهایی هست که راستگویی و مانند آن را از کار انداخته است.

در جایی که دین برای رفتن بپهشت است و این کار هم با خواندن نماز و گرفتن روزه و رفتن بمکه یا کربلا و مانند اینها انجام تواند گرفت، چه نیازی بر راستگویی و درستکاری می‌ماند؟!.

روشنتر گویم: امروز مسلمانان دین را برای نیکی زندگانی و سرفرازی در میان توده‌ها نمی‌خواهند تا بر راستگویی و مانند آن ارج گزارند. بلکه در اندیشه آنان دین خود دستگاهیست که باید مسلمانان بهر پستی و سرافکنندگی گردن گزارده آن را نگه دارند. چنانکه گفته ایم: آنان دین را برای مردم نمی‌خواهند. مردم را برای دین می‌خواهند.

شنیدنیست که روزی با ملایی در گفتگو می‌بودیم و من نادانیها و گمراهیهای مسلمانان را میشماردم و میگفتم اینهاست که مایه بدبختی توده‌ها گردیده. ملا همین بهانه را آورده پاسخ داد: «با اینها نیست. مردم عمل نمی‌کنند!». گفتم چگونه عمل کنند؟! دینی که چند راه پیدا کرده کدام یکی را گیرند و کدام یکی را

بکار بندند؟! گفت: «هر کس در هر عقیده ای که هست عمل کند» گفتم: همین کار را می کنند و هر کسی بهر چه باور می دارد بکار می بندد. ولی این، دین نتواند بود. دین برای آنست که مردمان را از پراکندگی باز رهند و بیک راه آورد. اگر کار اینست که هر که هر چه پنداشت و با دلخواه خود سازگار یافت بکار بندد پس بدین چه نیاز می بوده؟! آن گاه با این حال شما را به بت پرستان دژفهم آفریکا چه ایراد است؟! چرا آنان را بی دین میخوانید؟! مگر نه آنان هر گروهی هر چه می پندارند بکار می بندند؟! .

۳ - اینها که در اصل دین نبوده

این هم بهانه دیگریست که آورند. مثلاً شما که پراکندگی مسلمانان را ایراد می گیرید، پس از آنکه از هر پاسخی درماندند، این بار سنگر عوض کرده چنین گویند: «اینها که در اصل دین نبوده». یا «اصل دین که چنین نبوده» .

می گویم: شما را با گوهر دین چکار است؟! شما کجا و گوهر دین کجا؟! دین هر مردمی همانست که می دارند و بکار می بندند. دین رخت نیست که دو دست باشد: یکی پاکیزه که در بغچه نگه دارند و دیگری چرک آلوده که بتن کنند. همین پاسخ بهترین نمونه از ناهمی ایشان در زمینه دینست. اینان دین را برای زندگانی نمی خواهند و از آن نتیجه ای در زمینه زندگانی نمی طلبند. اینست آلودگیهای دین و زیانهای آنرا بدیده نمی گیرند .

داستان بسیار شگفتیست: دینی که پر از گمراهیها گردیده، پراکندگی بمیان مردمانش افتاده، صد خواری و پستی رخ داده، همه اینها را هیچ می شمارند و بخود دلخوشی می دهند که گوهر دین پاکیزه بوده. این بآن می ماند که خانواده ای در یک کاخ ویرانه و در هم شکسته ای می نشینند و با مار و رتیل و با خاک و زبیل ساخته روز میگذرانند و بخود دلخوشی داده میگویند: «در نخست این کاخ چنین نمی بوده» . شگفتی از همه کار شیعه است: هزار سال بیشتر است که این گروه از توده مسلمانان جدا گردیده اند، درباره «امامت» (یا خلافت) راه دیگری پیش گرفته اند. و با توده مسلمانان جنگها کرده اند و خونها ریخته اند و اکنون در هر سو گنبدها برپاست. زیارتنامه ها آویزانست، شب و روز شیعیان چشم براه امام ناپیدا می باشند، در جهان دیگر رستگاری را جز با میانجیگری امامان نشدنی می شمارند، و اینها همه از «ضروریات دین» است و صد هزار کتاب درباره آن نوشته شده است - پس از همه اینها همین که از پاسخ درماندند برای آنکه شکست بخود راه ندهند، چنین می گویند: «اینها در اصل دین نبوده» آدم در می ماند چه پاسخی باینان گوید! در می ماند که چه نامی باین نادانی دهد! .

یکی نمی پرسد: اگر اینها در گوهر دین نمی بوده پس شما چرا گرفته اید؟! چرا آن همه خونها ریخته اید؟! چرا آن همه کتابها نوشته اید؟! .

داستان اینان داستان آن چیت فروشت که دو نیم گز نگه داشتی: یکی درست در زیر دوشکچه گزاردی و دیگری نادرست که بدست گرفته با آن چیت فروختی، و اگر گاهی خرنده ای کم بودن چیت را فهمیده بر سرش آمدی آن نیم گز درست را از زیر دوشکچه در آورده نشان دادی و چنین گفتی: «بین این نیم گز درست است» .

شنیدنیست که روزی در نشستی سخن از امام ناپیدا می رفت و ملایی چنین می گفت : « این از ضروریات دینست . هر که انکار کند مرتد شده ، من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه »^۱. سپس گفتگوی دیگری بمیان آمد و ملا چنین گفت : « من نمی دانم این فرنگیها چرا باسلام نمی آیند؟! » یکی از باشندگان برای ایراد چنین پاسخ داد : « بسیاری از فرنگیها می خواهند باسلام بیایند ، ولی درمانده اند که آیا سنی شوند یا شیعی باشند ، شیخی گردند ، یا متشرع شوند ، با صوفیگری چه رفتاری پیش گیرند ... اینها جلوشان را گرفته است » ملا شتاب زده گفت : « هیچ کدام از اینها را نگیرند . اصل اسلام را بپذیرند » . پاسخ دهنده گفت : « پس پیداست که اصل اسلام جز این کیشهاست ، و من نمی دانم آن در کجاست؟! آن گاه پس چرا خود شما آن را ننگرفته اید؟! شما در همین نشست می گفتید داستان امام زمان از ضروریات دینست و کسی که آن را نپذیرد مرتد از جهان رفته و حدیث برای ما می خواندید . پس کنون چگونه می گوئید که فرنگیان اصل اسلام را بپذیرند؟! اگر یک فرنگی مسلمان شود ولی امام ناپیدا را نپذیرد آیا شما او را مسلمان درست خواهید شناخت؟! » بیچاره ملا از پاسخ درماند و بیک جمله هایی پرداخت که جز چرند بافی شمرده نمی شد .

روزی با دیگری گفتم : اگر کار اینست که دین تنها گوهرش پاک باشد و پس از آن بهر حالی افتاد بیفتد و هر آلودگی یافت بیابد ، پس شما چه ایرادی بدینهای زرتشتی و جهودی و مسیحی می دارید؟! مگر آنها گوهرشان پاک نبوده؟! چه جدایی میانه اسلام با آنها توان گذاشت؟! چه شده که آنها آلوده گردیده بودند و از میان بروند ، و این اسلام با صد آلودگی همچنان بماند و جای ایراد نباشد؟! .

۴ - دین را باصلش باز گردانیم

گاهی نیز گامی بالاتر گزارده چنین گویند : « دین را باصلش باز گردانیم » یا « دین را اصلاح کنیم » این هم سخنیست که از زمان سید جمال الدین اسد آبادی پیدا شده بزبانها افتاده . این نیز بهانه دیگری در دست آنان گردیده .

می باید گفت :

نخست : این بهانه ای بیش نیست و کسی از ملایان تا کنون این نکرده که از کیش خود چشم پوشد و در پی شناختن و شناساندن گوهر دین باشد . وهابیان که در آن راه گامهایی برداشته اند اینان آنان را بیرون از دین می شمارند .

دوم : بازگرداندن دین بگوهرش نکاریست که هر کسی بتواند . باید از آنان پرسید : دین را که از گوهرش بیرون برده است که شما باز گردانید؟! شما مگر باین « دین فرعی » یا « فرع دین » بدلخواه آمده بودید که بدلخواه بیرون روید و « اصل را بگیریید؟! » . شما اگر اصل دین را میشناختید و توانید شناخت چرا از نخست

۱- [کسیکه مرد و امام زمانش را شناخت نادان از جهان رفته است .]

آنها نپذیرفته اید؟! آیا نه آنست که شما گمراهیهای را با فهم خود دین شناخته پذیرفته اید؟! و این پس از گفتن ماست که می دانید گمراه بوده اید؟! با این حال چگونه می خواهید اصل دین را پیدا کنید؟! مگر فهم خود را عوض کرده اید! .

چنان گستاخانه می گویند: « دین را باصلش باز گردانیم » که تو گویی سخن از آب خوردن می رانند . تو گویی دو چیز است در برابر چشم ایستاده : یکی اصل دین و دیگری فرع آن ، و اینان چون می بینند فرع دین را که گرفته بودند راست در نیامده ، می خواهند آنها را کرده این بار اصلش را گیرند . تو گویی کالایی از بازار خریده اند و « بدل » در آمده و می خواهند بفروشنده بازگردانیده یکی را که اصل باشد بگیرند . اگر کسی بگوید : « فلان کوه را بردارم و بکنار گزارم » بیشتر گزافه نباشد تا گفتن اینان « دین را باصلش باز گردانیم » .

چنانکه گفتیم این سخن از زمان سید جمال الدین پیدا شده و این خود مایه آشفتگی بی اندازه در کار دین گردیده . از یکسو این بهانه دیگری در دست پیروان کیشها شده ، که چون می خواهند بروی نادانیهای خود ایستادگی نمایند یکی از بهانه ها همین را می آورند . این گریزگاهی برای ایشان گردیده که چون در برابر ایرادی در ماندند بجای آنکه گردن برآستی گزارند و بیبایی کیش خود را بپذیرند ، می گویند : « اینکه از اصل دین نیست ، باید دین را باصلش باز گردانیم . اگر دین را باصلش باز گردانیم همه این ایرادها رفع خواهد شد » .

از یکسو نیز فریبکارانی این را دستاویز دیگری برای فریفتن مردم گرفته اند ، و هر یکی یکدسته از کسانی را که اندک آگاهی از آلودگی مسلمانان می دارند با فریب بر خود گرد آورده اند . واژه « مصلح » لقبی گردیده که بسیاری از ملایان هوسباز بروی خود گزارده اند . در این چند گاه کسان بسیاری از این گونه ، در این گوشه و آن گوشه ، برخاسته اند و « راه اصلاح » که آنان شناخته اند چند چیز است :

یکی آنکه هر کسی هر ایرادی گرفت بگویند این از اصل دین نیست . یک چیز را تا ایراد نگرفته اند از دینست ، ولی همان که ایراد گرفته شد از دین نیست .

دیگری آنکه هر سخن نیکی هر کسی گفت بگویند این در اسلام نیز هست و یک آیه ای یا حدیثی پیدا کرده با زور گزارش با آن سازش دهند . اینان هر سخنی را از قرآن می فهمند بشرط آنکه کسی آنها را یکبار بگوید .

دیگری آنکه دانشهای نو را با قرآن و حدیث سازش دهند و چنین وا نمایند که پیغمبر اسلام « و همچنین امامان شیعه » همه دانشها را میدانسته اند و در میان گفته های خود آنها را باز نموده اند . اینست راه « اصلاح » دین که این « مصلحین » می شناسند . و شما چون نیک نگرید دین در دست آنان بازیچه ای گردیده که هر زمان رنگ دیگری بآن می دهند و هر زمان پینه دیگری بآن می زنند . شما اگر از یکی از آنان بپرسید : « آن اصل دین که میگوی کدماست ؟ . آنها یکبار برای ما بگو » ، پاسخی نخواهید شنید . زیرا در این باره هیچ گونه فهم و آگاهی در نزد ایشان نیست و بیک چیزی تا ایراد گرفته نشود و یا یک سخنی تا گفته نگردد آنان بیرون از دین یا در درون دین نخواهند شناخت .

یکی از اینان در عراق است که کتابی نوشته و چنین وا نموده که پیغمبر و دوازده امام ستاره شناسی نو را می شناخته اند و آنچه را که گاليله و کپلر و نیوتن و دیگران با صد رنج پیدا کرده اند آنان

می دانسته اند و هزار سال پیش در میان گفته های خود آنها را باز نموده اند ، این را با آب و تاب بسیاری برشته نوشتن کشیده و آیه ها و حدیثهای بسیار یاد کرده و کتابش بسیار شناخته می باشد .

آقای « مصلح » این ندانسته که هر برانگیخته ای از دانشها آن داند که در زمان اوست و آن نیروی خدایی یا فرهش جز در زمینه دین نتواند بود .

این ندانسته که اگر گفته شود پیغمبر اسلام همه چیز را می دانست ، صد دشواری در زمینه قرآن و آیه های آن پدید خواهد آمد .

شنیدنیست که قرآن در داستان ذوالقرنین زمین را گسترده و هموار نشان می دهد^۱ ، « و آن روز دانسته مردم همین می بود » ، و این آقای مصلح از آن چشم پوشیده آیه هایی را یاد می کند که گرد بودن زمین و گردش آن را بگرد خورشید باز می نمایند و ما نمی دانیم باین چه نامی دهیم .

یکی دیگر در تهران می بود . این هم هر چه شنیدی در اسلام جا برایش باز کردی . چون روزنامه ها ورزش ارج بی اندازه گزارده گفتارها می نوشتند ، او نیز در بالای منبر بستایش پرداخته نماز را یک گونه از ورزش می شمرد . هنگامی که کنگره فردوسی بر پا گردید و هاپهوی شاعر بازی در گرفت او همراهی نشان داده بر منبر ستایش از سعدی و حافظ و خیام و مولوی مینمود و آیه از قرآن درباره شان می سرود^۲ چون از سالیان دراز در مصر و دیگر جاها سخن از مرده پرستی مسلمانان و اینکه بنیاد اسلام باخشیج آنست رفته بود و سپس ما نیز در « پیمان » گفتارهایی در آن زمینه نوشتیم ، او هم کتابی بنام « یکتا پرستی » بچاپ رسانید . زمانی که ما سخنانی در باره امام ناپیدا نوشتیم او نیز بهوس افتاده و در پیش بسیاری از پیروان خود او را انکار کرد . اینهاست نمونه هایی از کارهای آن مصلح .

شگفت آنکه اینان هیچ یکی از کیش خود دست بر نمی دارد و کسی را از خود رنجانیدن نمی خواهد . مثلاً همان مرد عراقی که خود را « المصلح الکبیر » می نویساند هنوز شیعی است و تاکنون سخنی که شیعیان را برنجاند از او سر نزده . این مرد تهرانی همچنان شیعی می بود و همیشه خود را شیعی می خواند . از یکسو کتاب « یکتا پرستی » چاپ می کرد که چنین وا نماید از بنیاد اسلام آگاهست و یک دسته را خشنود گرداند ، از یکسو کیش شیعی را که بنیادش « بصد تا پرستی » است رها نمی کرد . پیروانش دسته دسته بقم و مشهد و کربلا برای گنبدپرستی می رفتند . بلکه خود او زیارت می رفت . امام ناپیدا را در میان یک دسته انکار میکرد و در میان دسته دیگر بگردن نگرفته میگفت : « من چنان سخنی نگفته ام ، من شیعه ام » .

چنان که گفتم از این عنوان « اصلاح » (یا بازگردانیدن دین بگوهرش) دو نتیجه خواسته میشود : یکی آنکه کیشهای خود را نگه دارند و این خود سپری در برابر آن کیشها باشد . این درست داستان آن چیت فروش و نیم گزهای دو گانه اوست و شما از همین جا پی باندازه نادانی و بیچارگی آنان ببرید .

۱- در آن داستان گفته میشود: «ذوالقرنین بدرآمدگاه خورشید رسید» و «بفرودگاه خورشید رسید»، (بلغ مطلع الشمس ، بلغ مغرب الشمس) و این جز با هموار بودن زمین نتواند ساخت. زمین اگر گرد است خورشید در هیچ جا فرو نخواهد رفت و از هیچ جا بالا نخواهد آمد ، و هیچ کس بفرودگاه یا درآمدگاه او نتواند رسید ، امروز کسی اگر گرد زمین بگردد در هیچ جا بفرودگاه یا درآمدگاه خورشید نخواهد رسید .

۲- اینها در روزنامه کانون چاپ شده .

دیگری اینکه فریبکارانی با همین سخنان یک دسته را دلخوش گردانیده بسر خود گرد می آورند . میباید گفت : دکاندارانی می باشند که این را کالای نوینی می شمارند و بازارهای خود را با آن گرم می سازند . سالیان دراز از فرع دین نان خورده بودند ، اکنون از اصل دین نان میخورند . داستان اینان داستان آن شیر فروشی است که آب بشیر ریختی و فروختی و سوگندهای دروغ خوردی و چون زمانی گذشت و خریداران همه دانستند و او رسوا گردید ، این بار آوازه انداخت که توبه کرده ام و از این پس جز شیر خالص نخواهم فروخت و پول گرد آورده بکربلا خواهم رفت . با این حال باز بشیر آب میریخت و باز دغلکاری می کرد ، و چون کسانی ایراد می گرفتند میگفت : « شیر خالص همین طور باشد . شما بی جهت بد گمان شده اید » .

۵ - تا قرآن در میانست اسلام بر پاست

آخرین بهانه شان اینست . چون بیکایک گفته هاشان پاسخ داده شد آن زمان این را پیش کشند و چنین گویند : « کتاب اسلام قرآنست و تا آن در میان باشد اسلام بر پاست » ، و یا چنین گویند : « اصل اسلام را از روی قرآن بدست آوریم » .

باید پرسید : کتاب کدام اسلام قرآن است؟! اگر اسلام نخست را می گویند از آن بشما چه؟! شما کجا و آن اسلام کجا؟! اگر این کیش های گوناگون و درهم امروزی را که اسلام شما همینهاست می گویند ، قرآن کتاب اینها نیست .

بهر حال با بودن قرآن بوده که این همه گمراهیها و نادانیها پدید آمده . اگر قرآن توانستی جلو گمراهیها را گیرد تاکنون گرفته بودی . شما از قرآن چه بهره خواهید داشت ، در حالی که هر یکی از کیشهای گوناگون از قرآن دلیل می آورد و هر یکی خود را از روی قرآن می شمارد؟! .

اینکه می گویند : « اصل اسلام را از روی قرآن بدست آوریم » ، پاسخش اینست که چرا تاکنون بدست نیاورده بودید؟! چرا با بودن قرآن اصل را کنار گزارده فرع را گرفته بودید؟! .

این یکی از نادانیهای مسلمانانست که در توی گمراهیها و آلودگیها می زیند و آنها را در نمیابند ، و همیشه در برابر چشم خود پاکی اسلام نخست و مسلمانان نخست را می دارند . درباره قرآن نیز همین رفتار را می کنند ، بآن کتاب می نازند و هیچ گاه دوری خود را از آن بیاد نمیآورند . دشواریهایی را که کیشهای پراکنده در برابر هنایش آن کتاب پدید آورده بدیده نمیگیرند .

می بینی یکی می آید و می پرسد : مگر در قرآن نگفته : « ولا تشرکوا بالله احدا »؟!^۱ میگویم : در قرآن چنین آیه ای هست . میگوید : « پس شما چگونه می نویسید مسلمانان مشرکند؟! » . آدم در می ماند چه پاسخ دهد و چگونه نادانی اینان را بخودشان فهماند ، امروز انبوه مسلمانان در « شرک » فرو رفته اند ، و شیعیان که این پرسنده از ایشانست ، بنیاد کیششان بمرده پرستی و خدا ناشناسیست . با این حال خود را پیرو درست قرآن پنداشته اند و « لا تشرکوا بالله احدا » را دلیل می آورند .

پاسخ داده می گویم : راستست . چنین آیه ای در قرآن هست . ولی در برابر آن در کیش شما « من زار الحسین فی کربلا کان کمن زار الله فی عرشه »^۱ هست ، « نحن صنایع ربنا و الناس بعد صنایع لنا »^۲ هست ، « بوجوده ثبتت الارض و السماء بیمنه رزق الوری »^۳ هست . در برابر آن ، گنبدهای مشهد و قم و عبدالعظیم و بغداد و سامره و کربلا و نجف و بقیع و دیگر جاها هست که شما از صدها فرسنگ راه آهنگ آنها می کنید و در برابرشان گردن کج گردانیده آمرزش گناه و گشایش کار می خواهید .

می گویند : « مگر اینها شرکست؟! » .

می گویم : « اگر اینها شرک نیست پس شرک چیست؟! » .

می باید دانست از زمانی که محمد بن عبد الوهاب نجدی برخاسته و جنگهای وهابیان و کارهای ایشان رخ داده ، تکانی در میان مسلمانان پدید آمده ، و در هر کجا گروهی هوادار گفته های محمد بن عبد الوهاب بوده اند و در هر کجا دسته ای بنام « قرآنیان » پدید آمده اند که بگفته خودشان خواسته اند قرآن را بخوانند و بفهمند و باورهای خود را با آن بسنجند . از این دسته ها در شهرهای ایران نیز پدید آمده .

این یک برداشت نیک نمایست و بیرون خوشی می دارد . ولی درونش ناخوشست و جز هوده های ناستوده از آن بدست نیامده ، و این با چند شوند است که در پایین با کوتاهی یاد می کنم :

(۱) اینان با قرآن آن رفتار را می کنند که بنیاد گزاران کیشها و آموزاکیها آیه های قرآن را بدلخواه معنی کرده و هر آیه ای را که با گفته های خود ناسازگار یافته اند

بگزارش پرداخته اند ، اینان نیز همین رفتار را می کنند . مثلاً یک شیعی چون قرآنی می گردد بجای آنکه باورهای خود را با قرآن بسنجد قرآن را با باورهای خود می سنجد ، مثلاً در قرآن که در دو جا آشکارا می گوید : « لا اعلم الغیب »^۴ سر دسته قرآنیان تبریز با من گفتگو کرده می گفت : « ای من عندی »^۵ .

(۲) قرآن پاسخده بسیاری از گمراهیهای این زمان - از صوفیگری و خراباتیگری و جبریگری و مادیگری و مانند اینها - نیست ، و آنان که دلهاشان پر از این گمراهیها نیز هست از خواندن قرآن و از سر سپاردن بآن ، هوده ای در این باره بدست نمی آورند و دو دل و گیجسر می مانند .

(۳) بسیاری از دستوره های ارجدار قرآن - همچون باهمی و یگانگی مسلمانان ، جنگیدن با بی دینان ، فرمان بردن از اولوالامر ، و پرداختن زکات و مانند اینها - بی زمینه گردیده . اینست از خواندن آیه هایی درباره اینها و از گفتگو کردن ، جز دور شدن از زمان و از خواهاکهایان نتیجه بر نمی دارند .

(۴) از دل بستگی که بقرآن پیدا می کنند هر سخن ارجداری که شنیدند و هر دانشی که دانستند در زیر آیه های آن جا می دهند ، و این را که جز نادانی و نافهمی نیست کار نیکی میپندارند .

(۵) همین دستاویزی گردیده که خود را رستگار می پندارند و بهیچ سخنی ، اگر چه با دلیل باشد ،

گوش نمی دهند و بهیچ راهنمایی گردن نمی گزارند . بلکه بهمین دستاویز بهر کسی برتری می فروشند .

۱- هر که حسین را در کربلا زیارت کند مانده آنست که خدا را بروی عرش زیارت کرده .

۲- ما ساخته های خداییم و سپس مردم ساخته های ما میباشند .

۳- با هستی اوست که زمین پایدار میباشد و بیاس اوست که بمردم روزی میرسد .

۴- ناپیدا نمیدانم .

۵- از پیش خودم - می خواهد بگوید پیغمبر که گفته « ناپیدا نمیدانم » خواستش این بوده که از پیش خود نمیدانم و گرنه از پیش خدا میدانم .

رویه‌مرفته بجای سود بردن زیان می برند و بجای نیک شدن بدتر می گردند . این چیز است که ما نیک آزموده ایم . آری وهابیان از رو آوردن بقرآن به نتیجه نیک رسیده اند و خود در میان مسلمانان بهترین گروه میباشند ، و این در سایه آن بود که از یکسو محمد بن عبد الوهاب مردی دانشمند می بوده و معنی قرآن را بهتر از دیگران می فهمیده ، و از یکسو مردم بیابان نشین عرب کسان ساده ای می بوده اند و دلهاشان باندازه دیگران آلوده نمی بوده .

کوتاه سخن : قرآن یکی از بهانه ها در دست مسلمانانست ، و این کتاب که روزی مایه رستگاری توده ها بوده امروز دستاویزی برای پافشاری در گمراهی و ایستادگی در برابر رستگاری میباشد .

درباره قرآن گیجسریهای بسیاری در میان مسلمانانست و من برای روشنی سخن داستانی را در اینجا مینویسم :

چندی پیش یکی از ملایان بنزد من آمده چنین می گوید : « شما اگر بقرآن دعوت می کردید بهتر بود . » . گفتم : آن دعوت را شما کنید . اگر این کار چندان آسانست که یک کسی بسر خود برخیزد و خواهش این و آن را هم بپذیرد ، شما گام پیش گزاید و مردمان را بقرآن خوانید . دیگر چرا بمن دستور می دهید؟! این کی بوده که کوشنده یکی باشد و دستور دهنده یکی؟! .

سپس پرسیدم : آیا قرآن امروز در میان قرآنیان روانست؟! . از پاسخ درمانده ندانست چه گوید . گفتم : ناگفته پیداست که روان نیست . امروز کمتر یکی از دستوره‌های قرآنست که بکار بسته می شود . مثلاً قرآن میگوید : « قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ... »^۱ ، دستور می دهد که مسلمانان با نامسلمانانی که در نزدیکی آنان میباشند همیشه در جنگ باشند . امروز مسلمانان جنگ با نامسلمانان بماند ، در آرزوی جداسری و آزادی خود نیستند و با خرسندی و خشنودی در زیر دست بیگانگان میزیند . قرآن می گوید : « اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » ، که فرمانبرداری از خلیفه را بهر کسی بایا می شمارد . امروز در جهان اسلام خلیفه ای نیست ، آن روزهایی که می بود ما فراموش نکرده ایم که مسلمانان با وی چه رفتاری می کردند ، فراموش نکرده ایم که جنگهایی که بر میخواست مسلمانان هند و مراکش تفنگهای خود را برداشته و با سپاه خلیفه « سلطان عثمانی » میجنگیدند ، فراموش نکرده ایم که در جنگ جهانگیر گذشته عربها بخلیفه نافرمانی نمودند و با دشمنان او که دولتهای بزرگ اروپا باشند همدستی کرده بجنگ پرداختند . این بود ارجی که مسلمانان « باولوالامر » میگزارند . قرآن از شعر گویی نکوهش می کند و مسلمانان - بویژه درس خواندگانشان - شعر را یکی از ستودگیهای خود می شمارند . قرآن از باده خواری نهی می کند و مسلمانان باده را بجای آب می خورند . بسخن دراز چه نیاز : ما دیدیم که در بیشتر از کشور های اسلامی بقرآن و دستوره‌های آن شوریدند و از اروپا « قانون اساسی » آورده بجای آن روان گردانیدند . پس بیگفتگوست که قرآن در میان خود قرآنیان روان نیست . من می پرسم : چرا چنین شده؟! چرا قرآن بخود قرآنیان اثر نمی کند؟! شما پاسخ این را بگویید .

گفت : « عقیده ها سست گردیده ، مردم بد شده اند » .

گفتم : نخست می پرسم چرا مردم سست باور یا بد شده اند ؟ هر چیزی در جهان شوندی دارد . آیا شوند این چیست؟! دوم می گویم : مردم همیشه بدند و این دینست که باید مردم را از بدی بیرون آورد .

قرآن آن روزی که بیرون آمد مردم بدتر از اکنون می بودند . عربها بت می پرستیدند ، دخترهای خود را می کشتند ، داشته و خانه یکدیگر را تاراج می کردند . ولی قرآن آنان را از بدیها بیرون آورده از مردم ناپهیم و بت پرست عربستان مردان پاکدل و جانفشانی همچون علی و ابوبکر و عمر و عمار و اباذر و عبدالله رواحه و خالد ولید و دیگران پدید آورد . این هنایش آن روزی قرآن بود ولی امروز کمترین هنایشی نمی دارد و ملایان قرآن را از این سر تا آن سر میخوانند و کمترین پروایی نمی نمایند . این از چه روست؟! .

شما می گوئید : چرا مردم را بقرآن نمی خوانید . من می گویم : اگر بخوانم خواهند آمد؟! آن همه ملایان و دیگران که هستند و همگی شان می کوشند ، و آن همه کتابها درباره اسلام و قرآن نوشته اند و می نویسند آیا کارگر می افتد و کسانی از مسیحیان یا از دیگران بقرآن می گرایند؟! . من گرفتم که گراییدند و آمدند ، آیا بهتر از خود قرآنیان خواهند بود؟! . شما نخست شوند بی پروایی مسلمانان را بقرآن و دستورهایی آن روشن گردانید تا بدانیم چه باید کرد .

این را گفتم و خاموش ایستادم که پاسخی شنوم و او چون دید ناچار است پاسخی بدهد چنین گفت :
« مردم عمل نمی کنند » .

گفتم باز پاسخ عامیانه دادی . آخر چرا عمل نمی کنند؟! . صد میلیون مسلمان با آن باوری که درباره قرآن میدارند و آن را کتاب آسمانی خود می پندارند ، چه شده که دستورهایش را بکار نمی بندند؟! آیا این یک شوندی نداشته است؟! . من شوندم این را از شما می پرسم .

از آن سوی بچه چیز عمل کنند؟! . مثلاً شمشیرها را کشیده نامسلمانان را بکشند؟! .
« باولوالامری » که نیست فرمانبری نمایند؟! . اداره های مالیات و بانکها را بهم زده بگرفتن خمس و زکات پردازند؟! . دانشهای نوین را که با گفته های قرآن سازشی نمی دارد بکنار گزارند؟! . با دیگران کاری نداریم بگو ببینم خود تو دستورهایی قرآن را یکایک بکار می بندی؟! .

چون همچنان خاموش می ایستاد و بسخن بر نمی خاست من نیز بگفتگو دنباله ندادم ، زیرا آنان خواستشان فهمیدن و پذیرفتن نیست و آن فهم و بینشی که نتیجه از گفته های ما گیرند نمیدارند . چنانکه گفتم قرآن را دستاویزی ساخته اند و گیج سرانه سخنانی می گویند . لیکن چون میدانم خوانندگان خواهند خواست که شوند سست باوری مسلمانان ، و بی پروایی آنان بقرآن و دستورهایش را بدانند ، اینست پرسشی که از آن ملا کردم و درماند خود پاسخ می نویسم :

باید دانست بنیاد گزار اسلام از میان عرب برخاست که گمراهی بزرگشان بت پرستی می بود . قرآن بان گمراهی پرداخته پاسخ های بُرنده ای داد : « اتعبدون ماتنحتون »^۱ ، « اتعبدون من دون الله مالا ینفعکم شیئاً و لایضرکم »^۲ ، و بسیار مانند اینها ... بخش بزرگی از قرآن در این باره می باشد . از این رو مردم ساده عرب از گمراهی رهیدند و با دلهای پاک و باورهای استوار بکوشش و جانفشانی پرداختند . در آن روز در میان مسلمانان کتابی جز قرآن نمی بود و آموزاکهایی جز آموزاکهای قرآن رواج نمی داشت . مسلمانان با دلهای ساده پاک قرآن را می خواندند و از دستورهایی بسیار ارجدار آن می سهیدند .

لیکن سپس در جهان اسلام آشفتگی هایی رخ نمود و گمراهیهای بسیار ریشه دار و زهر آلودی ، یکی پس از دیگری ، پدید آمد . پیش از همه ، گروه شیعه برخاستند که دستگاه دیگری در برابر اسلام درچیدند ، و

۱- آیا می پرستید بچیزیکه خود تراشیده اید؟! .

۲- آیا خدا را گزارده می پرستید بچیزیکه نه سودی بشما تواند داد و نه زبانی تواند رسانید؟

اینان قرآن را افزاری برای پیشرفت کار خود گرفته بآیه های آن بدلخواه معنی دادند و هر چه را خواستند بگزارش کشیدند . همگام ایشان باطنیان پیدا شدند ، و اینان راه بدتری را پیش گرفته چنین گفتند : « قرآن را بیرونی هست و درونی هست و درون آن را جز ما کسی نداند » . بدینسان بیکباره آن کتاب ورجاوند را از ارج و هنایش انداختند ، و افزار دست بدآموزان و فریبکاران گردانیدند . پس از آن فلسفه یونان در میان مسلمانان رواج یافت و این از ریشه با دین ناسازگار می بود و هر کسی که بآن می گرایید دین را خرد و بی ارج شناخته رو می گردانید . همچنان صوفیگری که از روم برخاست و این نیز از هر باره با اسلام و قرآن نساژنده می بود ، در میان مسلمانان پراکنده گردید . پس از آن در میان مسلمانان ایران خراباتیگری پیدا شد و این زهرآلودترین بدآموزی ها را در دل های مردمان جا می داد و آنان را از دین بیزار می گردانید .

بدینسان گمراهی ها پیایی شدند و اینها بقرآن چیره در آمده از هنایش آن کاستند ، و بهمین شوند اسلام ناتوان گردید و بسیاری از دستوره های آن از کار افتاد .

می باید گفت : مسلمانان اگر چه قرآن را کتاب خود می شماردند ، بدستوره های آن باور استواری نمیداشتند ، و دلهاشان پر از آموزاکهایی باخشیج قرآن می بود . اینست پیروی درستی از آن نمی توانستند کرد و دستورهایش را بکار نمی توانستند بست .

این درباره زمان های پیش است . در زمان ما چیزهای دیگری بآنها افزوده شده . در این زمان سیل مادیگری برخاسته که بزرگترین و ریشه دارترین گمراهی های جهانست و این گمراهی همه دینها را از ریشه بتکان آورده . از آنسوی در سایه پیشرفت دانشها ، درباره چگونگی گیتی « آسمان و زمین و ستارگان و ماندهای اینها » ، ناسازگاری در میان قرآن و دیگر کتاب های دینی با آن دانش ها نمودار گردیده و این اگر هم ایرادی بآن کتابها نیست ناچار نیست که از ارجشان بکاهد . از آنسو در این زمان بنیاد گذاری های سیاسی اسلام بیکبار بهم خورده و چنان که گفتم بسیاری از دستوره های قرآن بی زمینه گردیده . اینها چیزهاییست که بشوندهای گذشته افزوده شده و اینست بیکبار قرآن را از هنایش انداخته .

اینکه کسانی می گویند : « تا قرآن هست اسلام بر پاست » ، بیکبار از اینها نا آگاهند .

کوتاه سخن : اینها بهانه هایست که مسلمانان در برابر سخنان ما می دارند ، و چنانکه یکایک بازنمودیم همگی بی ارج و بیپا می باشد ، و از همه بی خردانه تر و بیپا تر دعوی بازگردانیدن دین بگوهر خود می باشد که در آن باره سپس هم سخن خواهیم راند .



THAMAS KOULIKAN (Sophi de Perse)

تهماسب قلیخان « نادر قلی » نایب السلطنه ایران در زمان شاه تهماسب دوم
با یاری از کتاب ارزشمند « کاروند کسروی » بکوشش شادروان یحیی ذکاء پیکره شماره ۴۵



کشته قاسم و حجله دامادی او



یکدسته از زنجیر زنان تهران

یکدسته از زنجیر زنان تهران



رضاشاه

« رضاشاه با جلوگیری از نمایشهای محرمی و از دیگر نادانیها ، جایی در تاریخ شیعیگری برای خود باز کرده »